

آسیب شناسی طلاق عاطفی در بین زوجین شهر ملکان با رویکرد اجتماعی و فرهنگی

زهرا ولی زاده ملکی^۱

^۱ لیسانس روانشناسی، گروه علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

نویسنده مسئول:

زهرا ولی زاده ملکی

چکیده:

تحقیق حاضر آسیب شناسی طلاق عاطفی در بین زوجین شهر ملکان با رویکرد اجتماعی و فرهنگی می‌پردازد. لذا از نظر گردآوری داده‌ها یک بررسی پیمایشی است. ابزار گردآوری اطلاعات پرسشنامه محقق ساخته است؛ که اعتبار آن از طریق اعتبار صوری و پایایی از آلفای کرونباخ محاسبه و تایید شده است. جامعه آماری شامل کل خانوارهای شهر ملکان است، که بر اساس سرشماری نفوس و مسکن ۱۳۹۵ جمعا شامل ۹۱۴۲ خانوار است. برای انتخاب نمونه از فرمول کوکران با ضریب خطای ۵ در صد استفاده شد و تعداد ۳۸۴ سرپرست خانوار به صورت خوشه ای چند مرحله ای انتخاب شد. یافته‌های پژوهش نشانگر آن است که، بین عوامل اجتماعی ($p=-0/540$)، عوامل فرهنگی ($p=0/062$)، سرمایه اجتماعی ($p=-0/540$)، سرمایه فرهنگی ($p=-0/258$)، ساختار قدرت یکجانبه ($p=0/196$)، سبک سالم زندگی ($p=-0/248$)، رضایت زناشویی ($p=-0/322$)، مصرف رسانه‌ای ($p=0/547$) و میزان دینداری ($p=-0/350$) با بروز طلاق عاطفی درمیان زوجین ملکان رابطه وجود دارد.

کلید واژه‌ها: عوامل اجتماعی، عوامل فرهنگی، بروز طلاق عاطفی، زوجین شهر ملکان

بیان مسئله:

خانواده به عنوان اولین گروه اجتماعی که فرد در آن قرار می‌گیرد و اولین تأثیرات محیطی را از آن می‌گیرد و حتی تأثیرپذیری فرد از سایر محیط‌ها می‌تواند نشأت گرفته از همین محیط خانواده باشد؛ دارای اهمیت شایان توجهی است. خانواده پایه گذار بخش مهمی از سرنوشت انسان است و در تعیین سبک و خط مشی زندگی آینده، اخلاق، سلامت و عملکرد فرد در آینده نقش بزرگی بر عهده دارد. عواملی چون شخصیت والدین، سلامت روانی و جسمانی آنها، شیوه‌های تربیتی اعمال شده در داخل خانواده، شغل و تحصیلات والدین به وضعیت اقتصادی و فرهنگی خانواده، محل سکونت خانواده، حجم و جمعیت خانواده، روابط اجتماعی خانواده و بی‌نهایت متغیر دیگر در خانواده وجود دارند، شخصیت فرزند، سلامت روانی و جسمانی او، آینده شغلی، تحصیلی، اقتصادی، سازگاری اجتماعی و فرهنگی، تشکیل خانواده او و غیره را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

پدیده طلاق ناشی از مسائلی اجتماعی و فرهنگی متفاوتی می‌باشد که یک یا دو دهه قبل حتی باور کردن آن نیز امکان پذیر نبود؛ تنوع طلبی، خیانت، دروغ‌گویی و بسیاری از مسائل دیگر منشأ و مبدأ تعداد قابل ملاحظه‌ای از طلاق‌ها شده است. از دیدگاه صاحب نظران، طلاق عاطفی اولین مرحله در فرایند طلاق رسمی و بیانگر رابطه‌ی رو به زوال است که در آن احساس بیگانگی میان زوجین حاکم می‌شود. در این حالت زن و شوهر اگرچه ممکن است با هم بودن را ادامه دهند، اما جاذبه و اعتماد آنها نسبت به یکدیگر از بین رفته است.

در حالی که امروزه بیشتر ازدواج‌ها با عشق صورت می‌گیرد و هر دو طرف قصد دارند به یکدیگر و تعهداتشان در مقابل هم احترام بگذارند، اما در طول زمان مسائلی پیش می‌آید که می‌تواند به جدایی، یا یک زندگی مشترک بدون احساس، عشق و همراهی منجر شود. علی‌رغم کوشش‌های همسران - بسیاری از پیوندهای زناشویی عاشقانه به طلاق رسمی و برای نرسیدن به مرحله جدایی رسمی و بیشتر به خاطر وجود بچه‌ها در صد بالایی از مابقی نیز به طلاق عاطفی منتهی می‌شود. بی‌تردید همه طلاق‌ها اثرهای منفی ندارند برای بسیاری از افراد طلاق موهبتی الهی است. طلاق به رابطه‌های زیان بخش ویرانگر و بسیار دردناک پایان می‌دهد و به جای آن‌ها رابطه‌های پرشور، هیجان انگیز و معنادار را شکل می‌بخشد. آزادی تازه به دست آمده و دگرگونی امور روزمره ممکن است برای فرد بسیار مثبت باشد احتمال دارد زوج‌ها سال‌ها با هم اختلاف داشته باشند و طلاق فرصتی برای زندگی بدون اختلاف فراهم آورد همچنین دو جنبه‌ی دیگر طلاق احتمال پاداش شخصی را افزایش می‌دهد، نخست فرصت دوباره به دست گرفتن لگام زندگی و این که دیگر شخصی نگران اثر اعمالش بر نگرش و رفتار همسرش نیست. دوم این که وقتی پای فرزندان در میان باشد پس از طلاق می‌تواند، بدون ترس دایم از مخالفت‌های همسرش، طبق علایق فرزند خود عمل کند در حقیقت پس از طلاق زندگی آسان تر می‌شود زیرا هم میزان تنش‌ها و هم شمار درگیری‌ها کاهش می‌یابد.

به تعریف گلسر طلاق عاطفی اولین مرحله در فرایند طلاق و بیانگر رابطه زناشویی رو به زوال است. که احساس بیگانگی جایگزین آن می‌شود. زن و شوهر اگر چه ممکن است با هم بودن را مانند گروه اجتماعی ادامه دهند، اما جاذبه و اعتماد آنها نسبت به یکدیگر از بین رفته است. طلاق عاطفی به عنوان یک انتخابی نفرت انگیز بین تسلیم و نفرت از خود تجربه می‌شود. که در آن هر یک از زن و شوهر، به دلیل احساس غمگینی و ناامیدی دیگری را آزار می‌دهد. طلاق عاطفی متضمن فقدان احترام، اعتماد و محبت به یکدیگر است همسران به جای حمایت از یکدیگر جهت آزار و ناکامی و تنازل اعتماد به نفس یکدیگر عمل می‌کنند. هریک به دنبال یافتن دلیلی بر اثبات عیب و کوتاهی و طرد دیگری هستند. اما در هیچ یک از این تعاریف ملاک‌های مشخصی برای تعیین همسرانی که در چنین موقعیتی قرار دارند ارایه نشده است. در طلاق عاطفی دو نفر به لحاظ فیزیکی از هم جدا نمی‌شوند. بلکه کنار هم زندگی می‌کنند و شرایطی بر روابط آن‌ها حاکم است که در طلاق متعارف وجود ندارد. این اتفاق می‌تواند به صورت یک طرفه و یا دو طرفه به مرور زمان رخ دهد. و دو طرف به تدریج متوجه شوند که جذابیت، کشش و علاقه و عاطفه مثبتی که نسبت به هم داشته‌اند در بین آن‌ها رنگ باخته است (گلسر، ۱۳۹۵).

به طلاق عاطفی، جدایی خاموش نیز گفته می‌شود، چرا که همسران در کنار هم زندگی می‌کنند اما در احساسات شخصی همدیگر شریک نیستند و از سویی دیگر، رابطه‌ی میان آن‌ها رابطه‌ای را توصیف می‌کند که آن‌ها در محیط‌های اجتماعی، خوب و صمیمی به نظر می‌رسند ولی در خلوت قادر به تحمل یکدیگر نیستند. طلاق عاطفی معمولاً از شکایت و گله‌گذاری زوج‌ها نسبت به یکدیگر شروع می‌شود. مشخصه دیگر این است که دو طرف میل شدید به تنهایی دارند و برنامه‌های خود را به صورت انفرادی برنامه‌ریزی می‌کنند. در جریان طلاق عاطفی، زن و شوهر نه تنها تلاشی برای با هم بودن نمی‌کنند، بلکه ترجیح می‌دهند در تنهایی اوقات خود را

سپری کنند. مؤلفه ی دیگر ارتباط کلامی خیلی محدود است. از دیگر مولفه ها می توان به دگرگرایی اشاره نمود که می تواند طیفی از مهمانی های افراطی تا ارتباط و ورود دیگری به عنوان جایگزین همسر، برای هر یک از طرفین را در برگیرد. گاهی این "دیگر" فرزند خانواده است و رابطه ی پدر یا مادر با بچه از حد طبیعی خارج می شود. شاخصه ی دیگر طلاق عاطفی بی تفاوتی و زوال امید به ترمیم رابطه است. زن و شوهری که درگیر طلاق عاطفی اند، تغییر در خود و طرف مقابل را غیرممکن دانسته و به همین خاطر هرگونه میانجی-گری برای ترمیم این رابطه ی مخدوش را بی فایده می دانند. یکی دیگر از شاخصه های روشن و بارز طلاق عاطفی، بیماری های جسمی و افسردگی است (باستانی، گلزاری و گلشنی، ۱۳۸۹).

مهمترین دلیل برای تحمل و ادامه یک زندگی در شرایط دشوار و رنج آور، کارکرد منفی است که طلاق رسمی در جامعه به همراه دارد. نگاهی که جامعه به افراد مطلقه دارد نگاه مثبتی نیست، علی الخصوص نسبت به زنان که چه بسا بعد از طلاق از طرف جامعه مورد بی حرمتی روحی و جنسی قرار می گیرند. از دیگر دلایل، نقش فروردستی است که جامعه و نهادهایش به زنان می دهد. در واقع به دلیل همین نقش فرودست است که ابراز وجود زنان در زندگی فردی و اجتماعی شان حمایت نمی شود و بدین ترتیب در اکثر مواقع تقاضاها، نگرانی ها و دغدغه ها مسکوت باقی می ماند و همین مسئله، کنشگر نبودن زنان را تقویت می کند و آنان را موجوداتی وابسته به مرد و مصرف گرا بار می آورد. از دیگر موارد می توان به وابستگی اقتصادی زنان اشاره نمود. زنانی که دارای پشتوانه مالی نیستند از این می ترسند که بعد از جدایی چگونه می توانند گذران زندگی کنند و یا اینکه معتقدند رفاه مادی را که اکنون دارم دیگر نخواهم داشت. وجود فرزندان و نگرانی از اینکه ممکن است فرزندان از جدایی رسمی آسیب ببینند، از دیگر عوامل ادامه زندگی در چنین شرایطی است. برای مواجهه با چنین پدیده ای باید در نظر داشته باشیم که در حال حاضر با دو گروه مواجه هستیم: اول گروهی که ازدواج کرده اند و دچار طلاق عاطفی اند و گروه دوم شامل افرادی است که هنوز ازدواج نکرده اند ولی ممکن است بعد از ازدواج به این مسأله دچار شوند. در مورد گروه اول بهترین کار، مراجعه به متخصصین این حوزه و کمک گرفتن از آنهاست. یکی از راهکارهایی که می تواند در شفاف سازی، سوء تفاهم زدایی و باز کردن گره میان زوجین، تأثیر زیادی داشته باشد، زوج درمانی است. زوج درمانی رویکردی است که در آن جلسات درمانی مشترک میان زن و شوهر برای تغییر دادن روابط میان آن ها در جهت مطلوب برگزار می شود. در واقع در زوج درمانی به این مسأله پرداخته می شود که مسأله میان زوجین، فردی نیست. بلکه مشکل میان فردی است و هر دو باید در جهت بهبود و حل مشکل- دارای انگیزه باشند و رویکردی فعالانه را اتخاذ کنند. در مورد گروه دوم که هنوز ازدواج نکرده اند بهترین رویکرد، پیشگیری است. این گروه دارای پتانسیل زیادی برای دچار شدن به چنین آسیبی را داراست. چرا که ممکن است آنها خود قربانی چنین پدیده ای باشند و نگرانی مهمتر در مورد آن ها، نداشتن مهارت های زندگی و مهارت های پذیرش نقش جدید است. در وهله اول مسئولیت آموزش این مهارت ها به عهده خانواده هاست و بعد از آن ها، به عهده نهاد آموزش و پرورش می باشد. کودک از شش تا هجده سالگی بخش قابل توجهی از زندگی خود را در مدرسه می گذراند که این نهاد و سایر نهادهای مرتبط با کودک، برای آموزش مهارت های لازم زندگی باید برنامه ریزی عملی و متنوعی را اتخاذ نمایند. همچنین در مورد دختران و پسران جوانی که قصد ازدواج را دارند باید مهارت های ازدواج عاقلانه را آموزش ببینند. در واقع باید نهادهای مسئول، کلاس های مشاوره پیش از ازدواج را برای چنین افرادی به صورت اجباری در نظر بگیرند تا از ایجاد آسیب های ناشی از انتخاب ناآگاهانه، انتخاب از روی هیجانات و همچنین انگیزه های نادرست در ازدواج جلوگیری به عمل آید.

هدف پژوهش آسیب شناسی طلاق عاطفی در بین زوجین شهر ملکان با رویکرد اجتماعی- فرهنگی و ارائه پیشنهاد های کاربردی در جهت بهبود و پیشگیری از ایجاد آسیب های اجتماعی جدی تر می باشد لذا برای تحقق هدف پژوهش پاسخ به سوال زیر ضروری می نماید.

عوامل فرهنگ- اجتماعی مرتبط با طلاق عاطفی در بین زوجین شهر ملکان کدام اند؟

پیشینه تحقیق:

حاجی زاده میمندی و همکاران (۱۳۹۵) در پژوهشی طلاق عاطفی را اولین مرحله فرایند طلاق می دانند که بیانگر رابطه زناشویی رو به زوال است، رابطه ای که در آن احساس تلخ بیگانگی جایگزین صمیمیت و یگانگی شده است. مقاله حاضر عوامل اجتماعی مرتبط با طلاق عاطفی در بین متاهلین شهر شیراز را بررسی کرده است. به منظور مطالعه این موضوع از روش کمی و پیمایشی استفاده شده و اطلاعات لازم با استفاده از ابزار پرسش نامه جمع آوری شده است. نمونه مورد مطالعه ۳۸۴ نفر بود که به منظور کاهش میزان خطا، نمونه تا ۳۹۲ نفر افزایش داده شد. برای انتخاب این تعداد نمونه، از روش نمونه گیری خوشه ای چند مرحله ای استفاده شد. شایان ذکر است که متغیر طلاق عاطفی به عنوان متغیر ملاک، شامل صمیمیت، تعهد و شور و اشتیاق بوده و متغیر تبیین نیز با متغیرهای سبک

زندگی و فناوری های اطلاعاتی و ارتباطی نوین سنجیده شده است. یافته های پژوهش نشان داد که میزان طلاق عاطفی در حد زیاد (۵۳٫۸ درصد) است و متغیرهای سبک زندگی مدرن و بهره مندی از شبکه های اجتماعی نیز ارتباط معنادار و منفی داشتند. همچنین، یافته های مستخرج از مدل رگرسیون چندگانه نشان داد که چهار متغیر سبک زندگی سنتی، سبک زندگی مدرن، کامپیوتر و سبک زندگی تظاهری توانستند متغیر ملاک (طلاق عاطفی) را تبیین کنند.

کفایشی و سرآبادی (۱۳۹۳) در پژوهش به بررسی مقایسه ای عوامل اقتصادی - اجتماعی موثر بر طلاق عاطفی بین دو گروه زنان متاهل خانه دار و شاغل شهر قم می پردازد. این پژوهش از روش پیمایش و با استفاده از پرسشنامه انجام شد. نمونه گیری به روش خوشه ای انجام شده است. پس از طراحی پرسشنامه پایایی آن با آزمون کرونباخ سنجیده شد، (۰٫۹۴۹) که از پایایی خوبی برخوردار بود. اطلاعات به دست آمده با استفاده از نرم افزار SPSS مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. ارتباط بین متغیرها با استفاده از ضرایب همبستگی، رگرسیون چند متغیره و آزمون T دو گروه مستقل و برای توصیف داده ها در هر شاخص از شاخص های مرکزی و پراکندگی استفاده شده است. نتایج به دست آمده از رگرسیون چند متغیره حاکی از آن است که بیشترین سهم نسبی در به وجود آمدن طلاق عاطفی با مقدار ۰٫۸۵۴ از آن متغیر تفاوت انتظارات و کمترین سهم نسبی با مقدار ۰٫۰۵۹ مربوط به متغیر تفاوت مذهبی است. میانگین طلاق عاطفی در بین زنان شاغل و خانه دار با یکدیگر تفاوت معناداری ندارد. بین طلاق عاطفی و سطح درآمد رابطه معناداری مشاهده نشد.

ارجمند سیاهپوش و پیرامون (۱۳۹۳) در پژوهشی به بررسی آسیب شناختی طلاق عاطفی از دید زنان و پیامدهای آن بر فرزندان ساکن در شهرک بعثت شهرستان ماهشهر پرداختند. این پژوهش یک بررسی پیمایشی است که از نظر وسعت پهنانگر می باشد. جامعه آماری آن کلیه زنان ساکن در شهرک بعثت ماهشهر هستند و حجم نمونه مقتضی بر اساس فرمول کوکران، ۳۴۱ نفر تعیین شده است. نتایج نشان می دهد که طلاق عاطفی و پیامدهای آن بر فرزندان رابطه مثبت و معناداری وجود دارد. همچنین بین طلاق عاطفی با بزهکاری فرزندان، افسردگی فرزندان و تعداد فرزندان همبستگی مثبت و معناداری مشاهده شده است اما رابطه بین طلاق عاطفی و میزان تحصیلات منفی می باشد.

عظیمی رستا و عابدزاده نوبریان (۱۳۹۲) در پژوهش به بررسی عوامل موثر بر بروز طلاق عاطفی در زنان متاهل شهر تهران پرداختند. تعداد افراد نمونه ۶۰ نفر می باشد و روش نمونه گیری به صورت تصادفی ساده می باشد. روش پژوهش نیز توصیفی - همبستگی است. برای آزمون فرضیه ها از روش آماری ضریب همبستگی پیرسون استفاده شد و نتایج حاصل از فرضیه ها نشان داد: بین سطح تحصیلات زوجین، میزان پایداری زوج به اعتقادات دینی، میزان دخالت خانواده زوج، اعتیاد زوج به مواد مخدر و مشروبات الکلی و میزان تماشای شبکه های ماهواره ای توسط زوج با طلاق عاطفی رابطه معناداری مشاهده می شود اما بین سنوات، فاصله سنی، درآمد ماهانه زوج و اشتغال زوجه با طلاق عاطفی رابطه معناداری مشاهده نشد.

ابراهیمی و بنی فاطمه (۱۳۹۱) در پژوهش به تعیین میزان طلاق عاطفی و عوامل مرتبط با آن درمیان زنان متاهل شهر نقده پرداختند. روش تحقیق، پیمایشی بوده و برای گردآوری اطلاعات از ابزار اندازه گیری پرسشنامه محقق ساخته بود که اعتبار آن به صورت صوری و پایایی آن از طریق پیش آزمون مورد تایید قرار گرفت. تعداد نمونه آماری دراین مطالعه ازطریق جدول مورگان ۳۷۸ نفر تعیین گردید و از روش نمونه گیری خوشه ای برای انتخاب نمونه ها استفاده شد. نتایج یافته ها حاکی از آن است که میزان طلاق عاطفی در بین زنان در سطح متوسط به پایین قرار دارد. عواملی هم چون میزان دین داری، همسان همسری، برآورده نشدن انتظارات، تفاوت عقاید و وضعیت اجتماعی - اقتصادی تاثیرگذار بوده اند. در این تحقیق متغیرهای دین داری و همسان همسری رابطه مستقیم و معکوس داشتند و متغیرهای برآورده نشدن انتظارات و تفاوت عقاید، رابطه مستقیم با متغیر طلاق عاطفی را داشتند.

پروین، داوودی و محمدی (۱۳۹۱) در پژوهش به بررسی طلاق عاطفی و عوامل جامعه شناختی موثر در آن در شهر تهران می پردازند. جامعه آماری تحقیق شامل کلیه خانواده های ساکن در شهر تهران و حجم نمونه برابر با ۵۰۰ نفر می باشد. روش نمونه گیری به صورت دو مرحله ای خوشه ای و تصادفی انجام شده و چارچوب نظری تحقیق، نظریه کارکردگرایی/ساختی است. فرض نظری این است که برهم خوردن تعادل ساختار خانواده و تغییر در کارکردهای قوام بخش آن، زمینه ساز طلاق عاطفی می باشد. روش تحقیق، پیمایش و داده ها از طریق پرسشنامه محقق ساخته، احصا شده است. یافته های تحقیق نشان می دهد که متغیرهای نظم درون خانواده، ساختار قدرت خانواده و سرمایه اجتماعی درون خانواده بیشترین رابطه معنادار با میزان طلاق عاطفی را دارند. همچنین نتایج رگرسیونی بیانگر آن است که متغیرهای مستقل تحقیق، حدود ۰٫۶۶۵ از واریانس ها و تغییرات طلاق عاطفی را تبیین می کنند. از یافته های تحقیق استنباط می

شود که هر گاه تعادل ساختار خانواده تحت تاثیر شرایط درونی و بیرونی بر هم می خورد، کارکردهای قوام دهنده تاثیرگذار آن مانند سرمایه اجتماعی درون خانواده، نظم درون خانواده، ساختار قدرت و ... با چالش مواجه می شود که می تواند زمینه ساز طلاق عاطفی باشد.

باستانی، گلزاری و روشنی (۱۳۹۰) در پژوهش به بررسی پیامدهای طلاق عاطفی و استراتژی های مواجهه با آن، و به روش نظریه مبنایی پرداختند. اطلاعات از طریق مصاحبه عمیق با بیست نفر از زنان مراجعه کننده به یکی از مراکز مشاوره تهران جمع آوری و با استفاده از کدگذاری نظری تحلیل شده اند. زنان در مصاحبه ها پیامدهای طلاق عاطفی را مواجهه خود و فرزندان با فشارها و مشکلات روحی بیان کرده اند. آنان استراتژی های متفاوتی را در مواجهه با طلاق عاطفی دنبال کرده اند؛ استراتژی های زنان را بر اساس هدف می توان به سه دسته رابطه محور، خویشتن محور، و فرزندمحور تقسیم کرد. استراتژی های رابطه محور در صدد اصلاح و بهبودبخشی رابطه همسری است؛ استراتژی های خویشتن محور در جهت بازپایی خویشتن و بهبودبخشی زندگی شخصی اتخاذ شده اند؛ و هدف استراتژی های فرزندمحور نیز بهبود بخشی وضعیت فرزندان در زمینه های مختلف است. هم چنین استراتژی ها بر اساس تأثیری که بر رابطه همسری دارند، به سه دسته مثبت، منفی و خنثی تقسیم می شوند. در مجموع استراتژی های رابطه محور، استراتژی هایی مثبت یا خنثی هستند؛ و استراتژی های خویشتن محور و فرزند محور استراتژی هایی منفی یا خنثی هستند. نتایج پژوهش تفاوت و حتی در مواردی تضاد در استراتژی های زنان را نشان می دهد، لذا در درمان طلاق عاطفی توجه به تفاوت ها ضروری است و نمی توان به روش های درمانی یکسان برای خانواده های مختلف بسنده کرد.

اون و اورتنر^۱ (۲۰۱۶)، با بررسی ۳۳۱ زوج به این نتیجه دست یافتند که افراد ناراضی از زندگی زناشویی کسانی اند که شوهران سنتی و زنان غیر سنتی دارند. زنان شاغل به علت استقلال روانی و اقتصادی حق خود می دانند که در تصمیم گیری های خانواده شرکت جویند ولی سنتی بودن شوهران مانعی برای تحقق این خواسته محسوب شده است.

میشل^۲ (۲۰۱۰)، با انجام تحقیقی بر روی ۴۵۰ زوج دریافت زبانی که در برنامه ریزی ها و تصمیم گیری های مربوط به بودجه تجهیزات وسایل و مسکن تعداد و تحصیلات فرزندان در کنار شوهران شان به صورت فعال مشارکت دارند از زندگی خود راضی هستند این رضایت در عین حال با قابل تعویض بودن نقش های میان زوجین که تصمیم گیری مشترک را تسهیل می نماید، رابطه زیادی داشته است.

مبنای نظری:

نظریه طلاق عاطفی کسلر:

از دیدگاه کسلر مرحله اول جدایی زوجین از یکدیگر سرخوردگی از رابطه زناشویی است که با ادامه این روند و مدت دار شدن این جدایی عاطفی زوجین احساسات و عواطف نسبت به یکدیگر را انکار کرده و از انجام وظایف و تعهدات زناشویی نسبت به یکدیگر امتناع می کنند که این امر می تواند منجر به جدایی محل خواب و یا صرف غذا به صورت انفرادی و جدا شود. پنجمین مرحله در طلاق عاطفی زوجین به یاد خاطرات شیرین گذشته خود در صدد بهبود شرایط زندگی خود بر می آیند اما نکته مهم اینجاست که با ورود به مرحله سوم یعنی امتناع از تعهدات زناشویی نسبت به یکدیگر و عدم همبستری زوجین با یکدیگر رشته های عاطفی و محبت بین آنها گسسته شده و در نهایت قطع رابطه عاطفی و وقوع طلاق عاطفی شکل می پذیرد (کسلر، ۲۰۰۶).

نظریه سیستمی کیفیت زناشویی مارکز:

استفن مارکز، با نگرشی سیستمی به فرد رابطه او با همسرش و رابطه فرد با دیگران می نگرد. او چهارچوب نظریه خود را چنین توضیح می دهد که یک فرد متاهل دارای زاویه درونی، زاویه همسری و زاویه سوم است که هر نقطه تمرکز خارج از خود به جز همسر را نشان می دهد. مارکز کیفیت زناشویی را نتیجه شیوه هایی می داند که افراد متاهل خود را سازماندهی می کنند فردی که «من» او حرکات منظم و معینی اطراف و بین هر سه زاویه داشته باشد و به گونه ای خود را سازماندهی کند که نسبت به زاویه های گوناگونش مشغولیت و توجه فرد را به خود جلب کند و سایر زوایا توجهی دریافت نکنند فرد کیفیت زناشویی پایینی دارد. بر این اساس او هفت مدل کیفیت زناشویی را متمایز می کند که سه مدل را کیفیت زناشویی پایین و چهار مدل را کیفیت زناشویی بالا در نظر می گیرد. یکی از مدل های

کیفیت زناشویی پایین الگوی جدایی است که در آن هر دو همسر با زاویه سوم شان آمیخته اند و از زاویه همسری شان فاصله گرفته اند. سومین زاویه قدرتمند می تواند هر چیزی از جمله فرزند کار و دوستان باشد. زناشویی های جدا علی رغم پایین بودن کیفیت شان می توانند بسیار با ثبات و طولانی باشند. به نظر می رسد ترکیب جدایی در مواردی می تواند به عنوان طلاق عاطفی در نظر گرفته شود (مارکز، ۱۹۸۹: ۱۵-۲۶).

نظریه مثلث عشق استرنبرگ:

رابرت استرنبرگ جوانب مختلف عشق را با مثلثی که دارای سه مولفه تعهد، صمیمیت و شور و اشتیاق است نشان می دهد. سه مولفه عشق به طرق گوناگون با هم ترکیب می شوند که بر این اساس استرنبرگ هشت نوع رابطه را مشخص کرده است. یکی از انواع رابطه عشق تهی است که تنها شامل تعهد و فاقد صمیمیت و شور و اشتیاق است. نوع دیگر نیز عشق ابلهانه است که شامل تعهد و شور و اشتیاق و فاقد صمیمیت است. با در نظر گرفتن سه مولفه مثلث عشق استرنبرگ از آنجا که طلاق عاطفی رابطه ای فاقد صمیمیت است می توان دو نوع رابطه تعریف شده توسط استرنبرگ یعنی عشق تهی و عشق ابلهانه را طلاق عاطفی خواند (استرنبرگ، ۱۳۸۶).

نظریه بی هنجاری یا آنومی!

جامعه شناسی به نام مک ایور اصطلاح «آنومی» را به این شکل تعریف کرده است: «آنومی عبارت است از حالت ذهنی کسی که به اخلاقیات حاکم و خاستگاه آن پشت پا زده، دیگر اعتقادی به جمع جامعه خود ندارد و خود را مجبور به تبعیت و پیروی از آنها نمی بیند. انسان آنومیک نیز از نظر ذهنی عقیم می شود و تنها به تمایلات خود می پردازد و مسئولیت هیچ کس و هیچ چیز را نمی پذیرد» (شیخاوندی، ۱۳۷۹: ۷۵). اصطلاح آنومی برای اولین بار در کتاب «تقسیم کار اجتماعی»^۱ و توسط دورکیم به کار برده شد. او این مفهوم را به «شرایط اجتماعی بی هنجار» یا «بی سازمانی اجتماعی» تعبیر کرد. به اعتقاد وی، جوامع انسانی از ماهیتی به طور نسبی ساده و غیر مرکب به جوامعی پیچیده تبدیل شده اند؛ به همان شکلی که گسترش تقسیم کار، موجب گذار جوامع اروپایی از یک مرحله سنتی، ساده، مکانیکی و فئودالی به مرحله مدرن، صنعتی، پیچیده و ارگانیکی شد. بنابراین، همان طور که جوامع گسترش می یابند، جمعیت ها نیز مترکم تر شده و با پیشرفت های اقتصادی و فناوری، روابط اجتماعی نیز تغییر می کند. در این موقعیت، جامعه از طریق نظام وابستگی دو جانبه افراد با یکدیگر به لحاظ نظام مالی، شغلی و غیره به بقای خود ادامه می دهد. البته تحت شرایطی، تقسیم کار به صورت «غیر عادی» توسعه می یابد و گفته می شود که جامعه در حالت غیر عادی قرار دارد. در این جا ۳ حالت متصور است. اولین حالت از بحران های اقتصادی و کشمکش های صنعتی ناشی می شود. این بحران ها و کشمکش ها که همراه با تغییرات ثروت در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی است، تزلزل در میانی نظم کهن و آشفتگی اجتماعی را به دنبال خواهد داشت. حالت دوم، از تقسیمات نژادی و طبقه بندی های غیر طبیعی ناشی می شود که در آن افرادی که از طبقات پایین تر هستند در برابر قیود مستبدانه شورش می کنند و در سومین حالت غیر عادی تقسیم کار، فقدان هماهنگی در میان حرفه های مختلف موجب فروپاشی انسجام اجتماعی می شود. این تغییرات اجتماعی بدون وجود هنجارهای اخلاقی، جامعه را دستخوش عدم تعادل و بی سازمانی اجتماعی می کند. بنابراین به نظر می رسد که در افکار دورکیم، ارتباط معناداری بین آنومی، بحران اقتصادی، کنترل اجتماعی و رفتار انحرافی وجود دارد. او عواملی را که موجب آنومی در جامعه مدرن می شود به شرح زیر دسته بندی کرده است:

تغییر ناگهانی در استانداردهای زندگی ۲- قرار گرفتن هنجارها در معرض شرایط دائماً در حال تغییر ۳- پیشرفت اقتصادی مبتنی بر روابط فردی آزاد شده از نظم ۴- تضعیف نیروهای اخلاقی جامعه. دورکیم با استفاده از آمارهای رسمی خودکشی در اروپا، روابط معناداری بین متغیرهایی نظیر: مذهب، تجرد، تأهل، وجود فرزندان در خانواده، شهری و روستایی بودن، جنگ و جامعه سیاسی با خودکشی را مشاهده کرد و نتیجه گرفت که اگر این عوامل پیوندهای میان فرد و زندگی اجتماعی و جامعه را مستحکم کرده و گسست و انزوای فرد را از گروه های اجتماعی در جامعه کاهش دهد، احتمال ارتکاب خودکشی از سوی فرد بسیار کم می شود. بنابراین، برای مثال تجرد و تأهل بدون فرزند چون موجب قطع شدن پیوند فرد با جامعه می شود، احتمال ارتکاب خودکشی را در فرد افزایش می دهد (احمدی، ۱۳۸۴: ۴۷-۴۴).

¹ Anomie Theory

² The Division of Labor

دیدگاه کارکردگرایانه:

در دیدگاه کارکردگرایانه، خانواده دارای کارکردهای مختلف است. به زعم پارسونز، باید بین نقش زن و مرد (هرکدام بر اساس قابلیت خود) تفکیک قائل شد تا حالت تعادل حفظ و مانع از مختل شدن جریان زندگی شود. خانواده نظامی فرهنگی است که تشکیل و بقای آن در گرو ازدواج زن و مرد با یکدیگر است. از آنجایی که افراد دارای ایده‌ها، ارزشها، اعتقادات، باورها و آداب و رسوم هستند، خود را با هنجارهای اجتماعی تطبیق می‌دهند و تعارض‌ها و نارضایتی‌ها را به حداقل می‌رسانند. این سخن را می‌توان به طور عام‌تر به میزان عام-گرایی که یکی از متغیرهای الگویی در نظام کنش پارسونز و نقطه مقابل خاص‌گرایی است، مطرح کرد. به عبارتی بقای سیستم خانواده مستلزم کارکرد حفظ یکپارچگی است. این کارکرد متضمن قوانین حاکم بر کنش گران (زن و مرد) سیستم اجتماعی و هماهنگ کردن آنها با یکدیگر در خصوص عملکرد صحیح سیستم است. یکی دیگر از الزامات کارکردی پارسونز نهفتگی است که مشتمل بر دو مسئله است: کنترل تنش‌ها (تنش‌ها و فشارهای درونی کنشگران) و حفظ الگو (نشان دادن رفتار مناسب). در سیستم اجتماعی خانواده زن و مرد باید بتوانند ناکامی‌ها و سایر فشارهای روحی خویش را توسط راه حل‌ها و سازوکارهای اخلاقی به حداقل برسانند (دیلینی: ۱۳۸۷، ۳۸۶).

دیدگاه کنش متقابل نمادین:

در دیدگاه کنش متقابل نمادین، هدف اصلی زناشویی و ازدواج، شکل دادن حقوقی و رسمیت دادن به محرکات غریزی است که بنیان آن به شمار می‌رود (توسلی ۱۳۸۲: ۲۷۹). از آنجایی که زندگی مرکب از کنش و واکنش اعضای جامعه است که با یکدیگر ارتباط نمادی دارند، کنش متقابل نمادی بر این اصل اساسی استوار است که کنش گران اعمال یکدیگر را تعبیر و تفسیر می‌کنند و پاسخ آنان مبتنی بر معنایی است که به آن عمل نسبت می‌دهند. یعنی ازدواج با توجه به معنایی که در جامعه پیدا کرده پاسخ افراد نسبت به نیاز غریزی و معنایی است که در زندگی اجتماعی دارند. بر اساس فرضیه ششم پژوهش که میزان انعطاف پذیری زن و مرد در خانواده را با سطح ناسازگاری زناشویی مرتبط می‌داند، زن و مرد به عنوان کنشگران خانواده، باید نسبت به اصول و تفکرات و باورهای طرفین از انعطاف و سازگاری مناسبی برخوردار باشند تا سطح تعارضات کاهش یابد. با تکیه بر تئوری کنش متقابل نمادی، انسان‌ها با افزایش سطح انعطاف-پذیری خود می‌توانند با "من مفعولی" خویش که وجه قضاوت کننده و کنترل کننده است بر "من فاعلی" که وجه خلاق و خیالی "خود" است، غالب شوند و در پی انطباق برآیند. "مید" معتقد است: کنشگران با تلاش فکری خلاقانه و در نظر گرفتن دایره‌ی ارزشهای جامعه در پی اخلاقی کردن امور هستند. احساس کردن متضمن نگرش و نوعی کردار است که با تعهد قلبی همراه است و تعهد به دنبال انتخاب می‌آید. به عبارتی وقتی زن و مرد به صورت اخلاقی اقدام به حل مسائل و تعارضات خویش می‌کنند، با نگرشی سخاوتمندانه مدارا و مسامحه دارند و با بهره‌گیری از هوش فکورانه سعی در کنترل رفتار خود داشته، در این صورت می‌توانند فرایند تکامل را در جهت دستیابی به شرایط اجتماعی خانوادگی بهتر برقراری رابطه‌ی کارآمدتر تسریع کنند.

تئوری مبادله:

تئوری مبادله، به رفتار عقلانی به معنای حداکثر رساندن پاداش‌ها و به حداقل رساندن هزینه‌ها و نوع ارزشها و استانداردهای حاکم بر جامعه اشارت دارد. از آنجایی که ازدواج نوعی اعتبار برای زن و مرد است، در همسر گزینی نیز اعتبار (پاداش) ناشی از ازدواج میان زن و مرد با یکدیگر مبادله می‌شوند. برای زنان اعتبار است که با مردی ازدواج کنند که دارای ثروت، خانه، تحصیلات و... باشد و برای مردان ازدواج مبادله است تا زن زیبا، همسر و مادر خوب برای فرزندان و... بدست آورند. در واقع بدست آوردن اینها برای‌شان نوعی رضایت ایجاد می‌کند (اعزازی: ۱۳۸۸: ۴۲).

در جوامع جدید برخلاف دنیای سنتی، فرد کنترل بسیاری از عوامل موثر در زندگی خویش را از دست داده و نهادهای بیرونی کنترل فرد و زندگی او را به دست گرفته‌اند. "مارکس" در مکتب تضاد، با تکیه بر مفهوم "ازخودبیگانگی" بر آن است که به موازات رشد نیروهای تولیدی به ویژه در عصر سرمایه‌داری، فرد کنترل وضع و حال زندگی خویش را به تأثیرات پر قدرت تر ماشین و بازارها تسلیم می‌کند. بنابراین، هرچه نظام‌های اجتماعی جدید گسترده‌تر می‌شوند، فرد از اختیارات خود بیشتر محروم می‌گردد که در نهایت امر، فرد انسانی صرفاً به صورت ذره‌ای ناچیز در میان انبوه عظیمی از ذرات دیگر حضور خواهد داشت.

چارچوب نظری:

چارچوب نظری پژوهش شامل تلفیق نظریه های کنش متقابل نمادین و تئوری طلاق عاطفی کسلر می باشد.

از دیدگاه کسلر مرحله اول جدایی زوجین از یکدیگر سرخوردگی از رابطه زناشویی است که با ادامه این روند و مدت دار شدن این جدایی عاطفی زوجین احساسات و عواطف نسبت به یکدیگر را انکار کرده و از انجام وظایف و تعهدات زناشویی نسبت به یکدیگر امتناع می کنند که این امر می تواند منجر به جدایی محل خواب و یا صرف غذا به صورت انفرادی و جدا شود. پنجمین مرحله در طلاق عاطفی زوجین به یاد خاطرات شیرین گذشته خود در صدد بهبود شرایط زندگی خود بر می آیند اما نکته مهم اینجاست که با ورود به مرحله سوم یعنی امتناع از تعهدات زناشویی نسبت به یکدیگر و عدم همبستگی زوجین با یکدیگر رشته های عاطفی و محبت بین آنها گسسته شده و در نهایت قطع رابطه عاطفی و وقوع طلاق عاطفی شکل می پذیرد (کسلر، ۲۰۰۶).

اما در دیدگاه کنش متقابل نمادین، هدف اصلی زناشویی و ازدواج، شکل دادن حقوقی و رسمیت دادن به محرکات غریزی است که بنیان آن به شمار می رود (توسلی ۱۳۸۲: ۲۷۹). از آنجایی که زندگی مرکب از کنش و واکنش اعضای جامعه است که با یکدیگر ارتباط نمادی دارند، کنش متقابل نمادی بر این اصل اساسی استوار است که کنش گران اعمال یکدیگر را تعبیر و تفسیر می کنند و پاسخ آنان مبتنی بر معنایی است که به آن عمل نسبت می دهند. یعنی ازدواج با توجه به معنایی که در جامعه پیدا کرده پاسخ افراد نسبت به نیاز غریزی و معنایی است که در زندگی اجتماعی دارند. بر اساس فرضیه ششم پژوهش که میزان انعطاف پذیری زن و مرد در خانواده را با سطح ناسازگاری زناشویی مرتبط می داند، زن و مرد به عنوان کنشگران خانواده، باید نسبت به اصول و تفکرات و باورهای طرفین از انعطاف و سازگاری مناسبی برخوردار باشند تا سطح تعارضات کاهش یابد. با تکیه بر تئوری کنش متقابل نمادی، انسان ها با افزایش سطح انعطاف پذیری خود می توانند با "من مفعولی" خویش که وجه قضاوت کننده و کنترل کننده است بر "من فاعلی" که وجه خلاق و خیالی "خود" است، غالب شوند و در پی انطباق برآیند. "مید" معتقد است: کنشگران با تلاش فکری خلاقانه و در نظر گرفتن دایره های ارزشهای جامعه در پی اخلاقی کردن امور هستند. احساس کردن متضمن نگرش و نوعی کردار است که با تعهد قلبی همراه است و تعهد به دنبال انتخاب می آید. به عبارتی وقتی زن و مرد به صورت اخلاقی اقدام به حل مسائل و تعارضات خویش می کنند، با نگرشی سخاوتمندانه مدارا و مسامحه دارند و با بهره گیری از هوش فکورانه سعی در کنترل رفتار خود داشته، در این صورت می توانند فرایند تکامل را در جهت دستیابی به شرایط اجتماعی خانوادگی بهتر برقراری رابطه ای کارآمدتر تسریع کنند.

روش تحقیق:

تحقیق موجود به لحاظ هدف یک مطالعه کاربردی و به لحاظ زمانی، چون به یک برهه زمانی خاص مربوط است؛ مقطعی است. از نظر گردآوری داده ها یک بررسی پیمایشی است. ابزار گردآوری اطلاعات پرسشنامه استاندارد طلاق عاطفی گاتمن و پرسشنامه محقق ساخته ی عوامل اجتماعی- فرهنگی و متغیرهای زمینه ای است؛ که اعتبار آن از طریق اعتبار صوری و توسط متخصصان امر و پایایی از آلفای کرونباخ محاسبه و تایید شد. برای گردآوری مطالب فصل اول و دوم از کتب، پایان نامه ها و مقاله های علمی معتبر استفاده گردید.

جامعه آماری تحقیق حاضر شامل کل خانوارهای شهر ملکان است، که بر اساس سرشماری نفوس و مسکن ۱۳۹۵ جمعا ۹۱۴۲ خانوار است. واحد تحلیل فرد و نمونه ها به تناسب و مساوی شوهر و همسر خانواده می باشد (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۷). برای احتساب حجم نمونه از فرمول کوکران با ضریب خطای ۵ درصد استفاده شد و تعداد ۳۸۴ سرپرست خانوار به عنوان نمونه بدست آمد. گزینش نمونه بر اساس روش خوشه ای چند مرحله ای مناسب بود. به این ترتیب که نمونه ای مذکور در مناطق ده گانه شهرداری ملکان، خیابان، محله، کوچه و واحد مسکونی بود. به این معنی که ابتدا بوسیله انتخاب یک نمونه ی احتمالی از خوشه ها و سپس اخذ یک نمونه احتمالی از اعضای خوشه ی نمونه (یک نمونه از هر خوشه ی منتخب) حاصل می شود. در هر مرحله، نمونه گیری از نوع تصادفی است.

ابزار گردآوری اطلاعات پرسشنامه استاندارد طلاق عاطفی گاتمن و پرسشنامه محقق ساخته ی عوامل اجتماعی- فرهنگی و متغیرهای زمینه ای است؛ در این پژوهش منظور از نمره استاندارد طلاق عاطفی نمره ای است که فرد به سوالات ۲۴ ماده ای پرسشنامه گاتمن می دهد. اعتبار ابزار از اعتبار صوری و توسط متخصصان امر تایید شد. پایایی از آماره ی آلفای کرونباخ محاسبه و قابل قبول ارزیابی شد. به منظور تجزیه و تحلیل داده ها، با توجه به مقیاس اندازه گیری داده ها، از روشهای مناسب آمار ی استفاده گردید. برای توصیف متغیرهای کیفی از شاخص های درصد و فراوانی و برای سنجش متغیرهای کمی از شاخص های مرکزی و پراکندگی استفاده شد.

یافته ها:

در این قسمت به بررسی ارتباط بین متغیرهای تحقیق براساس مقادیر ضریب همبستگی پیرسون و مقدار معنی داری آزمون همبستگی پرداخته میشود و فرضیات پژوهش مورد آزمون قرار می گیرد. در نهایت با استفاده از نتایج رگرسیون چندگانه میزان تاثیر هر یک از متغیرهای مستقل را در تبیین مدل مشخص می گردد.

فرضیه ۱: بین عوامل اجتماعی و بروز طلاق عاطفی درمیان زوجین ملکان رابطه وجود دارد

مقدار ضریب همبستگی عوامل اجتماعی و بروز طلاق عاطفی درمیان زوجین ملکان برابر 0.540 - و با توجه به مقدار معنی داری آزمون (0.000) می توان گفت بین عوامل اجتماعی و بروز طلاق عاطفی درمیان زوجین ملکان در سطح اطمینان ۹۵ درصد ارتباط معنی داری منفی وجود دارد.

جدول ضریب همبستگی پیرسون بین عوامل اجتماعی و بروز طلاق عاطفی درمیان زوجین ملکان

مقدار احتمال معنی داری	ضریب همبستگی ρ	
۰,۰۰۰	-۰,۵۴۰	عوامل اجتماعی
		بروز طلاق عاطفی

ضریب همبستگی منفی بوده و بیانگر ارتباط معکوس بین این دو متغیر است یعنی چنانچه میزان عوامل اجتماعی در جامعه افزایش پیدا کند بروز طلاق عاطفی کاهش می یابد.

تحلیل رگرسیونی به روش گام به گام جهت بررسی ارتباط بین متغیر کلی عوامل اجتماعی و بروز طلاق عاطفی صورت گرفت. در این روش ابتدا سه مولفه عوامل اجتماعی وارد مدل شده و سپس متغیرهایی که کمترین مقدار همبستگی جزیی را دارند از مدل خارج می شوند. متغیرها در این مدل عبارتند از:

متغیر وابسته Y : بروز طلاق عاطفی

متغیر مستقل X_1 : سرمایه اجتماعی

متغیر مستقل X_2 : ساختار قدرت در خانواده

متغیر مستقل X_3 : رضایت زناشویی

و مدل فرضی رابطه رگرسیونی به صورت:

$$Y = \alpha + \beta_1 X_1 + \beta_2 X_2 + \beta_3 X_3 + \varepsilon$$

در این معادله α مقدار ثابت و β_i ها ضرایب رگرسیونی و ε مقدار خطای تصادفی است.

نتایج نشان می دهد در مدل نهایی وجود ۳ متغیر (سرمایه اجتماعی، ساختار قدرت در خانواده، رضایت زناشویی) در مدل معنی دار شده است. مقدار ضریب بتا نشان می دهد که متغیر سرمایه اجتماعی $0.53/4$ درصد؛ متغیر ساختار قدرت در خانواده $0.12/4$ درصد و متغیر رضایت زناشویی $0.11/6$ درصد تغییرات در متغیر بروز طلاق عاطفی را تبیین می کنند.

همچنین مقدار ضریب تعیین (R^2) در این مدل برابر ۰/۴۱۵ بوده و نشان می دهد که حدود ۴۱/۵ درصد تغییرات در متغیر بروز طلاق عاطفی بواسطه وجود ۳ متغیر مشارکت اجتماعی؛ اعتماد اجتماعی و حمایت اجتماعی است.

ضریب تعیین R	مقدار معنی داری	آمار آزمون t	ضریب بتای استاندارد	ضرایب استاندارد نشده		درصد تغییری متغیرهای مستقل
			Beta	Std. Error	B	
۰,۴۱۵	۰,۰۰۰	۹,۵۰۹		۰,۱۳۸	۱,۳۱۵	مقدار ثابت
	۰,۰۰۰	۱۲,۵۰۵	۰,۵۳۴	۰,۰۳۹	۰,۴۸۲	سرمایه اجتماعی
	۰,۰۰۷	۲,۷۰۶	۰,۱۲۴	۰,۰۳۴	۰,۰۹۱	ساختار قدرت یکجانبه در خانواده
	۰,۰۱۴	۲,۴۶۸	۰,۱۱۶	۰,۰۳۱	۰,۰۷۷	رضایت زناشویی

فرمول رگرسیون بین متغیر کلی بروز طلاق عاطفی و ۳ مولفه سرمایه اجتماعی، ساختار قدرت یکجانبه در خانواده در خانواده، رضایت زناشویی به صورت زیر است:

(سازگاری زناشویی) $+۰,۰۷۷ +$ (ساختار قدرت در خانواده) $+۰,۴۸۲ +$ (سرمایه اجتماعی) $+۰,۰۹۱ +$ $۱,۳۱۵ =$ بروز طلاق عاطفی

فرضیه ۲: بین عوامل فرهنگی و بروز طلاق عاطفی در میان زوجین ملکان رابطه وجود دارد

مقدار ضریب همبستگی بین عوامل فرهنگی و بروز طلاق عاطفی در میان زوجین ملکان برابر ۰/۰۶۲ و با توجه به مقدار معنی داری آزمون (۰/۰۰) می توان گفت بین عوامل فرهنگی و بروز طلاق عاطفی در سطح اطمینان ۹۵ درصد ارتباط معنی داری وجود ندارد. جدول ۴-۵: ضریب همبستگی پیرسون بین عوامل فرهنگی و بروز طلاق عاطفی

و مقدار معنی داری آزمون همبستگی

مقدار احتمال معنی داری	ضریب همبستگی ρ	
۰,۰۰	-۰,۰۶۲	عوامل فرهنگی
		بروز طلاق

در ادامه تحلیل رگرسیونی به روش گام به گام جهت بررسی ارتباط بین بروز طلاق عاطفی و مولفه های عوامل فرهنگی صورت گرفت. در این روش ابتدا همه متغیرهای مستقل که شامل پنج مولفه عوامل اجتماعی است وارد مدل شده و سپس متغیرهایی که کمترین مقدار همبستگی جزیی را دارند از مدل خارج می شوند. متغیرها در این مدل عبارتند از:

متغیر وابسته Y2: بروز طلاق عاطفی

متغیر مستقل X1: سرمایه فرهنگی

متغیر مستقل X2: سبک زندگی

متغیر مستقل X3: مصرف رسانه ای

متغیر مستقل X4: میزان دینداری

و مدل فرضی رابطه رگرسیونی به صورت :

$$Y_2 = \alpha + \beta_1 X_1 + \beta_2 X_2 + \beta_3 X_3 + \beta_4 X_4 + \varepsilon$$

در این معادله α مقدار ثابت و β_i ها ضرایب رگرسیونی و ε مقدار خطای تصادفی است.

نتایج نشان می دهد در مدل نهایی وجود ۴ متغیر (سرمایه فرهنگی، سبک زندگی سالم، مصرف رسانه ای و میزان دینداری) در مدل معنی دار شده است. مقدار ضریب بتا نشان می دهد که متغیر سرمایه فرهنگی ۳۷/۱ درصد و متغیر سبک زندگی ۲۳/۲ درصد تغییرات در متغیر

بروز طلاق عاطفی را تبیین می کنند. با توجه به مقدار و علامت منفی ضریب بتای متغیر سرمایه فرهنگی می توان گفت که این متغیر در مدل اثر معکوس دارد .

همچنین مقدار ضریب تعیین (R2) در این مدل برابر ۰/۱۷۴ بوده و نشان می دهد که حدود ۱۷/۴ درصد تغییرات در متغیر بروز طلاق عاطفی بواسطه وجود ۲ متغیر سرمایه فرهنگی و سبک زندگی سالم در مدل است.

جدول ۴-۶: ضرایب رگرسیون عوامل اجتماعی و طلاق عاطفی					
متغیرهای مستقل	ضرایب استاندارد نشده		ضریب بتای استاندارد	آمار آزمون t	مقدار ضریب تعیین R
	B	Std. Error			
مقدار ثابت	۲,۴۷۱	۰,۲۱۵		۱۱,۴۶۶	۰,۱۷۴
سرمایه فرهنگی	۰,۳۵۵	۰,۰۵۲	۰,۳۷۱	۶,۷۹۶	۰,۰۰۰
سبک زندگی سالم	۰,۲۷۴	۰,۰۶۰	۰,۲۳۲	۴,۵۶۴	۰,۰۰۰
مصرف رسانه ای	-۰,۱۸۱	۰,۰۴۸	-۰,۲۰۹	-۳,۷۴۶	۰,۰۰۰
میزان دینداری	۰,۱۵۰	۰,۰۴۲	-۰,۲۱۲	-۳/۶۵۰	۰,۰۰۰

فرمول رگرسیون بین متغیر پایبندی به قوانین اجتماعی و ۳ متغیر اعتماد اجتماعی ؛ مشارکت اجتماعی و حمایت اجتماعی صورت زیر است:

$$\text{دینداری (۰,۱۵۰)} + (\text{مصرف رسانه ای}) - ۰,۱۸۱ - (\text{سبک زندگی}) + ۰,۲۷۴ + (\text{سرمایه فرهنگی}) + ۰,۳۵۵ + ۲,۴۷۱ = \text{بروز طلاق عاطفی}$$

فرضیه ۲: بین سرمایه اجتماعی و بروز طلاق عاطفی در میان زوجین ملکان رابطه وجود دارد

مقدار ضریب همبستگی بین بین سرمایه اجتماعی و بروز طلاق عاطفی برابر ۰/۵۴۰- و با توجه به مقدار معنی داری آزمون می توان گفت بین بین سرمایه اجتماعی و بروز طلاق عاطفی در سطح اطمینان ۹۵ درصد ارتباط معنی داری وجود دارد. ضریب همبستگی منفی بوده و بیانگر ارتباط معکوس بین این دو متغیر است یعنی چنانچه سرمایه اجتماعی افزایش پیدا کند میزان بروز طلاق عاطفی در جامعه کاهش می یابد.

جدول ۴-۷: ضریب همبستگی پیرسون بین سرمایه اجتماعی و بروز طلاق عاطفی و مقدار معنی داری آزمون همبستگی		
متغیرهای تحقیق	ضریب همبستگی ρ	مقدار احتمال معنی داری
سرمایه اجتماعی	-۰,۵۴۰	۰,۰۰۰
طلاق عاطفی		

فرضیه ۳: بین سرمایه فرهنگی و بروز طلاق عاطفی در میان زوجین ملکان رابطه وجود دارد

مقدار ضریب همبستگی بین سرمایه فرهنگی و بروز طلاق عاطفی برابر ۰/۲۵۸- می باشد و با توجه به مقدار معنی داری آزمون (۰/۰) می توان گفت بین سرمایه فرهنگی و بروز طلاق عاطفی در سطح اطمینان ۹۵ درصد ارتباط معنی داری وجود دارد .

جدول ۴-۸: ضریب همبستگی پیرسون بین بین سرمایه فرهنگی و بروز طلاق عاطفی و مقدار معنی داری آزمون همبستگی		
متغیرهای تحقیق	ضریب همبستگی ρ	مقدار احتمال معنی داری
سرمایه فرهنگی	-۰,۲۵۸	۰,۰۰۰
طلاق عاطفی		

ضریب همبستگی منفی بوده و بیانگر ارتباط غیرمستقیم بین این دو متغیر است .

فرضیه ۴: بین ساختار قدرت یکجانبه در خانواده و بروز طلاق عاطفی درمیان زوجین ملکان رابطه وجود دارد

مقدار ضریب همبستگی بین ساختار قدرت و بروز طلاق عاطفی برابر ۰/۱۹۶ است و با توجه به مقدار معنی داری آزمون می توان گفت بین ساختار قدرت یکجانبه و بروز طلاق عاطفی در سطح اطمینان ۹۵ درصد ارتباط معنی داری وجود دارد. ضریب همبستگی مثبت بوده و بیانگر ارتباط مستقیم بین این دو متغیر است یعنی چنانچه ساختار قدرت (به سمت یکجانبه گرایی) افزایش یا کاهش پیدا کند بروز طلاق عاطفی نیز در جامعه افزایش یا کاهش می یابد. مقدار ضریب همبستگی در مقایسه با عدد یک (ارتباط شدید خطی) نشان دهنده ارتباط ضعیف این متغیرهاست.

جدول ۴-۹: ضریب همبستگی پیرسون بین ساختار قدرت و بروز طلاق عاطفی و مقدار معنی داری آزمون همبستگی		
مقدار احتمال معنی داری	ضریب همبستگی ρ	
۰,۰۰۰	۰,۱۹۶	ساختار قدرت یکجانبه در خانواده
		طلاق عاطفی

فرضیه ۵: بین سبک زندگی سالم و بروز طلاق عاطفی درمیان زوجین ملکان رابطه وجود دارد

مقدار ضریب همبستگی بین بین سبک زندگی و بروز طلاق عاطفی برابر ۰/۲۴۸ - می باشد و با توجه به مقدار معنی داری آزمون می توان گفت بین بین سبک زندگی سالم و بروز طلاق عاطفی در سطح اطمینان ۹۵ درصد ارتباط معنی داری وجود دارد . ضریب همبستگی مثبت بوده و بیانگر ارتباط مستقیم بین این دو متغیر است یعنی چنانچه سبک زندگی افزایش پیدا کند میزان و بروز طلاق عاطفی نیز در جامعه افزایش (افزایش) می یابد. مقدار ضریب همبستگی در مقایسه با عدد یک (ارتباط شدید خطی) نشان دهنده ارتباط ضعیف این متغیرهاست.

جدول ۴-۱۰: ضریب همبستگی پیرسون بین سبک زندگی و بروز طلاق عاطفی و مقدار معنی داری آزمون همبستگی		
مقدار احتمال معنی داری	ضریب همبستگی ρ	
۰,۰۰۰	-۰,۲۴۸	سبک زندگی سالم
		بروز طلاق عاطفی

فرضیه ۶: بین رضایت زناشویی و بروز طلاق عاطفی درمیان زوجین ملکان رابطه وجود دارد.

مقدار ضریب همبستگی بین رضایت زناشویی و بروز طلاق عاطفی برابر ۰/۳۲۲ بوده و با توجه به مقدار معنی داری آزمون می توان گفت بین رضایت زناشویی و بروز طلاق عاطفی در سطح اطمینان ۹۵ درصد ارتباط معنی داری وجود دارد . ضریب همبستگی مثبت بوده و بیانگر ارتباط مستقیم بین این دو متغیر است یعنی چنانچه رضایت زناشویی افزایش یا کاهش پیدا کند بروز طلاق عاطفی نیز در جامعه افزایش یا کاهش می یابد.

جدول ۴-۱۱: ضریب همبستگی پیرسون بین رضایت زناشویی و بروز طلاق عاطفی و مقدار معنی داری آزمون همبستگی		
مقدار احتمال معنی داری	ضریب همبستگی ρ	
۰,۰۰۰	۰,۳۲۲	رضایت زناشویی
		بروز طلاق عاطفی

فرضیه ۷: بین مصرف رسانه ای و بروز طلاق عاطفی در میان زوجین ملکان رابطه وجود دارد

مقدار ضریب همبستگی بین مصرف رسانه ای و بروز طلاق عاطفی برابر $0/547$ و با توجه به مقدار معنی داری آزمون می توان گفت بین مصرف رسانه ای و بروز طلاق عاطفی در سطح اطمینان ۹۵ درصد ارتباط معنی داری وجود دارد . ضریب همبستگی مثبت بوده و بیانگر ارتباط مستقیم بین این دو متغیر است یعنی چنانچه مصرف رسانه ای افزایش (کاهش) پیدا کند میزان بروز طلاق عاطفی نیز در جامعه افزایش (کاهش) می یابد.

جدول ۴-۱۲: ضریب همبستگی پیرسون بین مصرف رسانه ای و بروز طلاق عاطفی و مقدار معنی داری آزمون همبستگی		
ضریب همبستگی ρ	مقدار احتمال معنی داری	
$0/547$	$0/000$	مصرف رسانه ای
		بروز طلاق عاطفی

فرضیه ۸: بین میزان دینداری و بروز طلاق عاطفی در میان زوجین ملکان رابطه وجود دارد

مقدار ضریب همبستگی بین میزان دینداری و بروز طلاق عاطفی برابر $0/350$ - و با توجه به مقدار معنی داری آزمون می توان گفت بین رسوم مذهبی و انسجام اجتماعی در سطح اطمینان ۹۵ درصد ارتباط معنی داری وجود دارد. ضریب همبستگی منفی بوده و بیانگر ارتباط غیر مستقیم بین این دو متغیر است یعنی چنانچه میزان دینداری افزایش پیدا کند میزان بروز طلاق عاطفی در جامعه کاهش می یابد.

جدول ۳۱-۴: ضریب همبستگی پیرسون بین میزان دینداری و بروز طلاق عاطفی و مقدار معنی داری آزمون همبستگی		
ضریب همبستگی ρ	مقدار احتمال معنی داری	
$0/350$	$0/000$	میزان دینداری
		بروز طلاق عاطفی

بحث و نتیجه گیری:

طلاق عاطفی را اولین مرحله در فرایند طلاق و بیانگر رابطه‌ی زناشویی رو به زوالی می‌داند که احساس بیگانگی جایگزین آن می‌شود. بر این اساس، اگرچه زن و شوهر ممکن است با هم بودن را مانند یک گروه اجتماعی ادامه دهند، اما جاذبه و اعتماد آن‌ها نسبت به یکدیگر از بین رفته است. طلاق عاطفی به عنوان انتخابی نفرت‌انگیز بین تسلیم و نفرت از خود و تسلط و نفرت از خود تجربه می‌شود که در آن هریک از زن و شوهر به دلیل احساس غمگینی و ناامیدی، دیگری را آزار می‌دهد. این نوع طلاق، فاصله‌ی عاطفی مشخص و آشکار میان همسرانی است که هر دو ناپخته هستند؛ هرچند ممکن است یکی از آن‌ها این ناپختگی را تأیید کند و دیگری با ابراز اعمال مسؤله نهدی مفرط، آن را انکار نماید (گلدنبرگ و گلدنبرگ، ۱۳۸۵: ۳۱۲). طلاق عاطفی وضعیتی است که در آن، به‌ظاهر ساختار خانواده حفظ می‌شود، اما در واقع خانواده از درون تهی است؛ زیرا رابطه‌ی عاطفی مثبت میان زوجین از میان رفته و روابط منفی عاطفی جای آن را گرفته است. طلاق عاطفی می‌تواند طیف وسیعی از قهرهای ساده تا بگومگوهای جدی و درگیری‌های فیزیکی و خشونت را دربرگیرد (بخارایی، ۱۳۸۲). این نوع طلاق که با مفهوم دلزدگی زناشویی همپوشانی بسیار زیادی دارد، وضعیتی است که در آن، احساسات منفی خشم، ناامیدی، زبان، رنجش، تنفر و دشمنی جایگزین احساسات مثبت عشق و علاقه‌ی متقابل در روابط زوجین می‌شود. این وضعیت در طول زمان اتفاق می‌افتد و شدت آن می‌تواند از زوجی به زوج دیگر متفاوت باشد. بر این اساس، زندگی زناشویی در زیر یک سقف ادامه خواهد یافت، اما روابط عاطفی زوجین از کیفیت مطلوبی برخوردار نیست. این وضعیت می‌تواند تا آخر عمر زوجین ادامه یابد و یا در مرحله‌ای به طلاق قانونی ختم گردد.

بی تردید همه طلاق‌ها اثرهای منفی ندارند برای بسیاری از افراد طلاق موهبتی الهی است. طلاق به رابطه‌های زبان بخش ویرانگر و بسیار دردناک پایان می‌دهد و به جای آن‌ها رابطه‌های پرشور، هیجان‌انگیز و معنادار را شکل می‌بخشد. آزادی تازه به دست آمده و دگرگونی امور روزمره ممکن است برای فرد بسیار مثبت باشد احتمال دارد زوج‌ها سال‌ها با هم اختلاف داشته باشند و طلاق فرصتی برای زندگی بدون اختلاف فراهم آورد همچنین دو جنبه‌ی دیگر طلاق احتمال پاداش شخصی را افزایش می‌دهد، نخست فرصت دوباره به دست گرفتن لگام زندگی و این که دیگر شخصی نگران اثر اعمالش بر نگرش و رفتار همسرش نیست. دوم این که وقتی پای فرزندان در میان باشد پس از طلاق می‌تواند، بدون ترس دایم از مخالفت‌های همسرش، طبق علایق فرزند خود عمل کند در حقیقت پس از طلاق زندگی آسان تر می‌شود زیرا هم میزان تنش‌ها و هم شمار درگیری‌ها کاهش می‌یابد.

تحقیق حاضر با پیش فرض اینکه آسیب‌های اجتماعی به عوامل مختلف و در هم تنیدگی و گفتگوی عوامل وابستگی و پیوستگی دارد و در عین حال تاریخت و بسترمندی اجتماعی در شیوع و گسترش آسیب‌های اجتماعی نقش دارد. بنابراین پژوهش حاضر به عوامل اجتماعی و فرهنگی مرتبط با بروز طلاق عاطفی در میان زوجین شهر ملکان ((به عنوان یکی از عوامل شایع خصوصاً در کشورهای کمتر توسعه یافته و با بسترهای فرهنگی سنتی)) می‌پردازد. لذا در این قسمت یافته‌های پژوهش مورد بحث و تفسیر قرار می‌گیرد.

مقدار ضریب همبستگی عوامل اجتماعی و بروز طلاق عاطفی در میان زوجین ملکان برابر ۰/۵۴۰- و با توجه به مقدار معنی داری آزمون (۰/۰۰۰) می‌توان گفت بین عوامل اجتماعی و بروز طلاق عاطفی در میان زوجین ملکان در سطح اطمینان ۹۵ درصد ارتباط معنی داری منفی وجود دارد. ضریب همبستگی منفی بوده و بیانگر ارتباط معکوس بین این دو متغیر است یعنی چنانچه میزان عوامل اجتماعی در جامعه افزایش پیدا کند بروز طلاق عاطفی کاهش می‌یابد. این یافته تاحدودی با نتایج پژوهش‌های ((ابراهیمی و بنی فاطمه (۱۳۹۱)، ارجمند سیاهپوش و پیرامون (۱۳۹۳)، عظیمی رستا و عابدزاده نوبریان (۱۳۹۲) و پروین، داوودی و محمدی (۱۳۹۱) ((همخوانی دارد.

مقدار ضریب همبستگی بین عوامل فرهنگی و بروز طلاق عاطفی در میان زوجین ملکان برابر ۰/۰۶۲- و با توجه به مقدار معنی داری آزمون (۰/۲۳۰) می‌توان گفت بین عوامل فرهنگی و بروز طلاق عاطفی در سطح اطمینان ۹۵ درصد ارتباط معنی داری وجود ندارد. این یافته با یافته‌های پژوهش‌های "حاجی زاده میمنده و همکاران (۱۳۹۵)، کفاشی و سرآبادی (۱۳۹۳)" همخوانی دارد. مقدار ضریب همبستگی بین بین سرمایه اجتماعی و بروز طلاق عاطفی برابر ۰/۵۴۰- و با توجه به مقدار معنی داری آزمون می‌توان گفت بین بین سرمایه اجتماعی و بروز طلاق عاطفی در سطح اطمینان ۹۵ درصد ارتباط معنی داری وجود دارد. ضریب همبستگی منفی بوده و بیانگر ارتباط معکوس بین این دو متغیر است یعنی چنانچه سرمایه اجتماعی افزایش پیدا کند میزان بروز طلاق عاطفی در جامعه کاهش می‌یابد.

همچنین نظریه ((بوردیو)) یافته‌ی بالا را تبیین میکند.

در واقع بورديو، جز اولين محققانی بود که به تحليل سيستماتیک ویژگی‌های سرمایه اجتماعی پرداخت. استفاده خاص بورديو از مفهوم سرمایه اجتماعی برای درک اين مسئله است که چگونه افراد از سرمایه اجتماعی استفاده می‌کنند تا وضعیت اقتصادی‌شان را در جوامع سرمایه‌داری استحکام بخشند. بورديو استدلال می‌کند، که در چنین جوامعی، سرمایه اقتصادی منبع بسیار مهمی است و مسئله‌ای که وی به آن می‌پردازد این است که چگونه سرمایه اجتماعی و فرهنگی می‌تواند باعث افزایش سرمایه اقتصادی افراد شود (وینتر، ۲۰۰۲: ۲).

از این رو برای درک افکار بورديو در مورد سرمایه اجتماعی باید به خاطر داشته باشیم که توجه اصلی وی آن بوده است که به درک سلسله مراتب اجتماعی برسد. بورديو نیز همانند وبر معتقد است که برای درک این سلسله مراتب تنها توجه به وضعیت اقتصادی افراد و گروه‌ها کافی نیست و باید علاوه بر آن به وضعیت اجتماعی و فرهنگی آنها نیز توجه نمود. وی سرمایه اجتماعی را چنین تعریف می‌نماید: "سرمایه اجتماعی عبارت است از مجموع منابع فیزیکی یا غیر فیزیکی در دسترس فرد یا گروهی که دارای شبکه نسبتاً بادوامی از ارتباطات نهادینه شده با آشنایی‌های دو جانبه و محترم هستند" (فیلد، ۱۳۸۵: ۲۳-۲۴).

بطور کلی باید گفت که مفهوم سرمایه اجتماعی در کارهای پیر بورديو (۱۹۹۸، ۱۹۹۶) نه تنها تعدیل کننده‌ی مهمی برای خوانش‌های هنجاری، تجربی و ذاتی از این مفهوم است بلکه بورديو از این مفهوم تعریف جامعه شناختی بسیار بهتری به عمل می‌آورد. در کارهای وی، سرمایه اجتماعی، به جای آنکه یک هنجار باشد به معنای نوعی رابطه‌ی اجتماعی است. از نظر بورديو سرمایه اجتماعی در بردارنده‌ی یک سری شبکه‌های ارتباطی است که ممکن است به عنوان ابزاری در فرایند تشخیص طبقاتی استفاده شود. در نظر وی، سرمایه اجتماعی مانند سایر سرمایه‌ها (اقتصادی و فرهنگی) در نتیجه کار انسانی و باگذشت زمان انباشت می‌گردد و می‌تواند موجب افزایش سرمایه‌ها شود ولی در عین حال قابل تقلیل به سایر سرمایه‌ها نیست (لیزا، ۲۰۰۵: ۱۹۷-۱۹۸).

مقدار ضریب همبستگی بین سرمایه فرهنگی و بروز طلاق عاطفی برابر ۰/۲۵۸- می باشد و با توجه به مقدار معنی داری آزمون (۰/۰) می توان گفت بین رسوم اخلاقی و انسجام اجتماعی در سطح اطمینان ۹۵ درصد ارتباط معنی داری وجود دارد. این یافته تا حدی با نتایج پژوهش‌های ((ابراهیمی و بنی فاطمه (۱۳۹۱)، ارجمند سیاهپوش و پیرامون (۱۳۹۳)، عظیمی رستا و عابدزاده نوبریان (۱۳۹۲) و پروین، داوودی و محمدی (۱۳۹۱)) همخوانی دارد.

همچنین نظریه ((بورديو)) یافته‌ی بالا را تبیین می‌کند. بورديو در تعریف سرمایه فرهنگی آن را خصلت‌ها و عادات دیرپایی می‌داند که طی فرایند جامعه پذیری حاصل می‌شوند و اهداف فرهنگی ارزشمندی مثل صلاحیت‌های تحصیلی و فرهیختگی را در بر می‌گیرد (آن‌ها و دیگران؛ ۱۹۹۵). از سوی دیگر به اعتقاد وی داشتن سرمایه فرهنگی کارکردهای مختلفی دارد؛ اولاً، کسب مشروعیت از طریق بقیه سرمایه‌ها، منوط به تبدیل شدن آنها به سرمایه فرهنگی است. کسی که به واسطه‌ی سرمایه فرهنگی منزلت دارد، می‌تواند روایت خود را از دنیای اجتماعی بر دیگران تحمیل کند. ثانیاً، داشتن سرمایه فرهنگی بدین معنا است که فرد می‌تواند خود را از الزامات زندگی روزمره جدا نماید و نوعی گزینش دلخواه در عرصه‌ی فرهنگ انجام دهد. به بیان خود بورديو "زیبایی شناسی محض" از اخلاق یا همان خلق و خوی فاصله گرفتن گزینشی از الزامات طبیعی و اجتماعی نشأت می‌گیرد (فاضلی؛ ۱۳۸۲: ۳۸).

مقدار ضریب همبستگی بین ساختار قدرت و بروز طلاق عاطفی برابر ۰/۱۹۶ است و با توجه به مقدار معنی داری آزمون می توان گفت بین ساختار قدرت و بروز طلاق عاطفی در سطح اطمینان ۹۵ درصد ارتباط معنی داری وجود دارد. ضریب همبستگی مثبت بوده و بیانگر ارتباط مستقیم بین این دو متغیر است یعنی چنانچه ساختار قدرت (به سمت یکجانبه گرایی) افزایش یا کاهش پیدا کند میزان و بروز طلاق عاطفی نیز در جامعه افزایش یا کاهش می یابد. مقدار ضریب همبستگی در مقایسه با عدد یک (ارتباط شدید خطی) نشان دهنده ارتباط ضعیف این متغیرهاست.

این یافته با یافته‌های پژوهش‌های ((ارجمند سیاهپوش و پیرامون (۱۳۹۳)، عظیمی رستا و عابدزاده نوبریان (۱۳۹۲))) همخوانی دارد. همچنین نظریه ((بورديو)) یافته‌ی بالا را تبیین میکند. نکته حائز اهمیت در اندیشه‌ی بورديو راجع به انواع سرمایه آن است که اشکال گوناگون سرمایه قابل تبدیل به هم هستند. بنابراین با توجه به اهمیت سرمایه در حیات اجتماعی و فردی و گسترش منطق بازار به همه عرصه‌های جهان اجتماعی و در نتیجه رواج اشکال جدید سرمایه، در این تحقیق به بررسی رابطه بین اشکال اصلی سرمایه از نظر بورديو، یعنی سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌پردازیم و در واقع به نوعی قابلیت تبدیل سرمایه‌های اقتصادی و اجتماعی به سرمایه فرهنگی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مقدار ضریب همبستگی بین بین سبک زندگی و بروز طلاق عاطفی برابر ۰/۲۴۸ می باشد و با توجه به مقدار معنی داری آزمون می توان گفت بین بین سبک زندگی و بروز طلاق عاطفی در سطح اطمینان ۹۵ درصد ارتباط معنی داری وجود دارد. ضریب همبستگی مثبت بوده و بیانگر ارتباط مستقیم بین این دو متغیر است یعنی چنانچه سبک زندگی افزایش پیدا کند میزان و بروز طلاق عاطفی نیز در جامعه افزایش (افزایش) می یابد. مقدار ضریب همبستگی در مقایسه با عدد یک (ارتباط شدید خطی) نشان دهنده ارتباط ضعیف این متغیرهاست.

این یافته با یافته های پژوهش های «ابراهیمی و بنی فاطمه (۱۳۹۱)، ارجمند سیاهپوش و پیرامون (۱۳۹۳)، عظیمی رستا و عابدزاده نوبریان (۱۳۹۲)» همخوانی دارد.

همچنین نظریه «دورکیم» یافته ی بالا را تبیین می کند. دورکیم (۱۹۵۱) بر این باور بود که در شرایط اجتماعی ثابت و استوار، آرزوهای انسان ها از طریق هنجارها، تنظیم و محدود می شود و با از هم پاشیدگی هنجارها و از بین رفتن کنترل آرزوها، یک وضعیت از آرزوهای بی حد و حصر یا آنومی به وجود می آید. از آنجا که این آرزوهای بی حد و حصر نمی توانند ارضاء شوند، در نتیجه یک وضعیت نارضایتی اجتماعی دائمی پدید می آید. سپس این نارضایتی به شکل اقدامات منفی نظیر: خودکشی، تبهکاری، طلاق و غیره ظاهر می شود (ستوده، ۱۳۸۶: ۱۲۸).

مقدار ضریب همبستگی بین رضایت زناشویی و بروز طلاق عاطفی برابر ۰/۳۲۲ بوده و با توجه به مقدار معنی داری آزمون می توان گفت بین رضایت زناشویی و بروز طلاق عاطفی در سطح اطمینان ۹۵ درصد ارتباط معنی داری وجود دارد. ضریب همبستگی مثبت بوده و بیانگر ارتباط مستقیم بین این دو متغیر است یعنی چنانچه رضایت زناشویی افزایش یا کاهش پیدا کند بروز طلاق عاطفی نیز در جامعه افزایش یا کاهش می یابد.

این یافته با یافته های پژوهش های «ارجمند سیاهپوش و پیرامون (۱۳۹۳)، عظیمی رستا و عابدزاده نوبریان (۱۳۹۲)» همخوانی دارد. همچنین نظریه «نظریه سیستمی کیفیت زناشویی مارکر و نظریه مثلث عشق استرنبرگ» یافته ی بالا را تبیین می کند. مارکر کیفیت زناشویی را نتیجه شیوه هایی می داند که افراد متاهل خود را سازماندهی می کنند فردی که «من» او حرکات منظم و معینی اطراف و بین هر سه زاویه داشته باشد و به گونه ای خود را سازماندهی کند که نسبت به زاویه های گوناگونش مشغولیت و توجه فرد را به خود جلب کند و سایر زوایا توجهی دریافت نکنند فرد کیفیت زناشویی پایینی دارد.

مقدار ضریب همبستگی بین مصرف رسانه ای و بروز طلاق عاطفی برابر ۰/۵۴۷ و با توجه به مقدار معنی داری آزمون می توان گفت بین مصرف رسانه ای و بروز طلاق عاطفی در سطح اطمینان ۹۵ درصد ارتباط معنی داری وجود دارد. ضریب همبستگی مثبت بوده و بیانگر ارتباط مستقیم بین این دو متغیر است یعنی چنانچه مصرف رسانه ای افزایش (کاهش) پیدا کند میزان بروز طلاق عاطفی نیز در جامعه افزایش (کاهش) می یابد.

این یافته با یافته های پژوهش های «حاجی زاده میمندی و همکاران (۱۳۹۵)، کفاشی و سرآبادی (۱۳۹۳)» همخوانی دارد. همچنین نظریه «مبادله» یافته ی بالا را تبیین می کند. تئوری مبادله، به رفتار عقلانی به معنای حداکثر رساندن پاداش ها و به حداقل رساندن هزینه ها و نوع ارزشها و استانداردهای حاکم بر جامعه اشارت دارد. از آنجایی که ازدواج نوعی اعتبار برای زن و مرد است، در همسر گزینی نیز اعتبار (پاداش) ناشی از ازدواج میان زن و مرد با یکدیگر مبادله می شوند. برای زنان اعتبار است که با مردی ازدواج کنند که دارای ثروت، خانه، تحصیلات و... باشد و برای مردان ازدواج مبادله است تا زن زیبا، همسر و مادر خوب برای فرزندانش و... بدست آورند. در واقع بدست آوردن اینها برای شان نوعی رضایت ایجاد می کند (اعزازی ۱۳۸۸: ۴۲).

مقدار ضریب همبستگی بین میزان دینداری و بروز طلاق عاطفی برابر ۰/۳۵۰ - و با توجه به مقدار معنی داری آزمون می توان گفت بین رسوم مذهبی و انسجام اجتماعی در سطح اطمینان ۹۵ درصد ارتباط معنی داری وجود دارد. ضریب همبستگی منفی بوده و بیانگر ارتباط غیر مستقیم بین این دو متغیر است یعنی چنانچه میزان دینداری افزایش پیدا کند میزان بروز طلاق عاطفی در جامعه کاهش می یابد.

این یافته با یافته های پژوهش های «ارجمند سیاهپوش و پیرامون (۱۳۹۳)، عظیمی رستا و عابدزاده نوبریان (۱۳۹۲)» همخوانی دارد. همچنین نظریه «نظریه آنومی دورکیم» یافته ی بالا را تبیین می کند. به اعتقاد دورکیم، وظیفه اصلی جامعه متعادل ساختن نیازهای بشر است. فرد اختیار خود را به دست جامعه می سپارد؛ زیرا جامعه را تنها قدرت معنوی برتر از خود می داند و تنها جامعه است که قدرت لازم را برای تصریح قانون و تنظیم ماده ای به این مضمون که هوس های انسان نباید از حد خود فراتر رود را دارد. در شرایط استثنایی، یعنی زمانی که تغییرات سریع، جامعه را مختل می کند، مهار کردن هوس های انسانی غیر ممکن می شود؛ بعد از آن است که حالت آنومی به وجود می آید و این تغییرات باعث می شود تا جامعه نفوذ خود را در هدایت بشر از دست بدهد. به طور کلی، نظریه آنومی دورکیم دارای دو بعد است. به این معنا که دورکیم آنومی را به عنوان بی سازمانی نظام اجتماعی که از طریق شهرنشینی و به تحلیل رفتن جامعه سنتی

به وقوع می پیوندد تعریف کرده است و مشخصه آن بی هنجاری و نامتناهی بودن آرزوهاست. دورکیم معتقد بود بی هنجاری هنگامی اتفاق می افتد که افراد از قیود اجتماعی سنتی رهایی یابند. او نوع دیگری از آنومی را نیز تمییز می دهد و آن، آنومی در سطح فردی یا «آنوما» است. آنوما نوعی احساس فردی از بی هنجاری و نشانگر حالتی فکری است که در آن احساسات فرد نسبت به خود وی سنجیده می شود. چنین حالتی همراه با نابسامانی ها و اختلالاتی در سطح فردی بوده و او نوعی احساس ناهنجاری و پوچی و بی قدرتی را تجربه می کند.

بر اساس یافته های پژوهش طلاق عاطفی، روند فزاینده ای در کشور ما دارد و البته آمار دقیقی از آن در دسترس نیست و بررسی های تجربی، بیان گر واقعیت هایی از این موضوع مهم هستند که افت سرمایه اجتماعی، سرمایه فرهنگی، ساختار قدرت، سبک زندگی، رضایت زناشویی، مصرف رسانه ای، میزان دینداری در فراگیر شدن آن نقش موثر ایفا کرده اند. لذا توجه جدی نهادهای مسئول و سیاستگذاری مطمئن تر در زمینه الزامی به نظر می رسد.

منابع:

- ابراهیمی سمیه ؛ بنی فاطمه، حسین (۱۳۹۱). طلاق عاطفی و عوامل مرتبط با آن در شهرستان نقده، مطالعات جامعه شناسی، دوره ۵، شماره ۱۷، ۷-۱۴.
- ابراهیمی لویه، عادل (۱۳۸۰)، " نابرابری اجتماعی و سرمایه فرهنگی (بررسی تأثیر نابرابری اجتماعی بر توزیع سرمایه فرهنگی و نقش سرمایه فرهنگی در بازتولید طبقه اجتماعی)"، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی
- احمدی، ح (۱۳۸۶). جامعه شناسی انحرافات، تمران، سازمان مطالعات و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها، انتشارات سمت.
- ارجمندسیاهپوش اسحق، پیرامون ندا (۱۳۹۳). بررسی آسیب شناختی طلاق عاطفی از دید زنان (۲۰ تا ۳۹ ساله) و پیامدهای آن بر فرزندان ساکن در شهرک بعثت شهرستان ماهشهر. جامعه شناسی مطالعات جوانان ، دوره ۵، شماره ۱۴، از صفحه ۹ تا صفحه ۲۲
- استرنبرگ، رابرت (۱۳۸۶). قصه عشق (نگرشی تازه به روابط زن و مرد). ترجمه ع. ا بهرامی. تهران: نشر جوانه رشد. (انتشار منبع به زبان اصلی ۱۹۹۷).
- استریت، ادی؛ (۱۳۷۹). مشاوره و خانواده (نظر و عمل در نگرش سیستمی). مترجمان مصطفی ملکانی و علی علوی نیا . تهران : انتشارات فراوان.
- اعزازی، شهلا. (۱۳۸۵). جامعه شناسی خانواده. تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- آزادی شهدخت ، سهامی سوسن ، قهرمانی زهرا ، قلی پور گلناز (1389). ارزیابی عوامل اجتماعی زمینه ساز طلاق عاطفی در میان کارکنان زن شرکت بهره برداری نفت گچساران. زن و بهداشت : پاییز ۱۳۸۹ ، دوره ۱، شماره ۳ ؛ از صفحه ۱۰۱ تا صفحه ۱۱۷
- باستانی، س.، گلزاری، م.، گلشنی، ش. (۱۳۸۹). طلاق عاطفی: علل و شرایط میانجی. مجله‌ی بررسی مسائل اجتماعی ایران. سال اول، شماره سوم.
- باستانی سوسن ، گلزاری محمود ،روشنی شهره (1390) پیامدهای طلاق عاطفی و استراتژی های مواجهه با آن تهران، فصلنامه خانواده پژوهی: تابستان ۱۳۹۰ ، دوره ۷، شماره ۲۶ ؛از صفحه ۲۴۱ تا صفحه ۲۵۷
- برنشتاین، فیلیپ. اچ و برنشتاین، مارس. تی. (۱۳۸۰) زناشویی درمانی از دیدگاه رفتاری - ارتباطی. مترجمان سید حسن پورعابدی نایینی و غلامرضا منشئی. تهران : انتشارات رشد.
- برنشتاین، فیلیپ.اچ و برنشتاین، مارس. تی. (۱۳۷۷). شناخت و درمان اختلاف های زناشویی (زناشویی درمانی). تهران : انتشارات غزال.
- بوردیو، پیر (۱۳۸۴)، "شکل‌های سرمایه"، در سرمایه اجتماعی: اعتماد، دموکراسی و توسعه، گردآوری کیان تاجبخش، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، تهران، نشر شیرازه
- پروین ستار، داوودی مریم، محمدی فریبرز (۱۳۹۱). عوامل جامعه شناختی موثر در طلاق عاطفی در بین خانواده های تهرانی. مطالعات راهبردی زنان (کتاب زنان) : (تابستان ۱۳۹۱ ، دوره ۱۴، شماره ۵۶ (گروه اجتماعی ؛ از صفحه ۱۱۹ تا صفحه ۱۵۳
- توسلی، غلامعباس - موسوی، مرضیه (۱۳۸۴)، "مفهوم سرمایه در نظرات کلاسیک و جدید با تاکید بر نظریه‌های سرمایه اجتماعی"، نامه‌ی علوم اجتماعی، شماره ۲۶، صص ۳۲-۱
- توسلی، غلامعباس. (۱۳۸۲). نظریه های جامعه شناسی. تهران: انتشارات سمت.

توفیق، ا. (۱۳۹۱). طلاق عاطفی. مجله چشم‌انداز ایران.

حاجی زاده میمنندی مسعود، مداحی جواد، کریمی یزدان، حدت الهه، غروری ملینا (۱۳۹۵). بررسی عوامل اجتماعی مرتبط با طلاق عاطفی (مطالعه موردی متاهلین شهر شیراز. مطالعات راهبردی زنان (کتاب زنان، دوره ۱۸، شماره ۷۱: از صفحه ۸۵ تا صفحه ۱۰۸.

ثنایی، باقر و ذاکر، بهرام، (۱۳۷۸)، نقش خانواده اصلی در ازدواج فرزندان، تازه‌ها و پژوهش‌های مشاوره، شماره ۲.

دیلینی، تیم. (۱۳۸۷). نظریه های کلاسیک جامعه شناسی. ترجمه: بهرنگ صدیقی - وحید طلوعی. تهران: نشر نی.

شریفیان ثانی، مریم (۱۳۸۰)، "سرمایه اجتماعی: مفاهیم اصلی و چارچوب نظری"، فصلنامه رفاه اجتماعی، سال اول، ۱۸-۵.

عظیمی رستا محمود، عابدزاده نوبریان مهرناز (۱۳۹۲). بررسی عوامل موثر بر بروز طلاق عاطفی میان زوجین در خانواده، مطالعات جامعه شناختی ایران، دوره ۳، شماره ۱۰؛ از صفحه ۳۱ تا صفحه ۴۶.

غفاری، غلام رضا؛ نیازی، محسن (۱۳۸۷). جامعه شناسی مشارکت. چاپ دوم. تهران: نشر نزدیک.

فرهادی، محمدعلی (۱۳۸۴)، "بررسی عوامل موثر بر مشارکت اجتماعی دانشجویان دانشگاه تهران"، پایان نامه کارشناسی ارشد جامعه شناسی.

فوکویاما، فرانسیس (۱۳۸۴)، "سرمایه اجتماعی و جامعه‌ی مدنی، در سرمایه. اجتماعی: اعتماد، دموکراسی و توسعه"، گردآوری کیان تاجبخش، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، تهران، نشر شیرازه.

فیروزآبادی، سیداحمد (۱۳۸۴)، "بررسی رابطه‌ی سرمایه اجتماعی و عوامل موثر بر شکل گیری آن"، پایان نامه‌ی دکترای جامعه شناسی، دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران، راهنما: محمد جواد ناطق پور.

فیلد، جان (۱۳۸۵) "سرمایه اجتماعی"، ترجمه جلال متقی، تهران، موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی.

قلیچ‌لی، بهروز و مشبکی، اصغر (۱۳۸۵)، بررسی نقش سرمایه اجتماعی در ایجاد سرمایه فکری دو شرکت خودروساز ایرانی، فصلنامه دانش مدیریت، سال ۱۹، شماره ۷۵، ص ۱۲۵-۱۴۷.

کروبی، مهدی (۱۳۸۷)، فرهنگ قومی، سرمایه فرهنگی و صنعت گردشگری، فصلنامه علمی-پژوهشی رفاه اجتماعی، سال هفتم، شماره ۲۸، ص ۳۰۹-۳۲۴.

کفاشی مجید، سرآبادانی سمیه (۱۳۹۳). عوامل اقتصادی - اجتماعی موثر بر طلاق عاطفی دو گروه زنان متاهل خانه دار و شاغل شهر قم. پژوهش های جامعه شناسی معاصر: دوره ۳، شماره ۵؛ از صفحه ۱۲۵ تا صفحه ۱۵۳.

گلدنبرگ، ا و گلدنبرگ، ه. (۱۳۸۲). خانواده درمانی. ترجمه حمید رضا حسین شاهی براوتی تهران: انتشارات نشر روان.

گلرسر، ویلیام (۱۳۹۵). ازدواج بدون شکست، صاحبی، ترجمه علی، تهران، انتشارات سایه سخن چاپ.

نادعلی، مریم (۱۳۸۷)، بررسی رابطه بین سرمایه فرهنگی و بردباری اجتماعی (مطالعه موردی شهر نجف آباد)، رساله کارشناسی ارشد، رشته جامعه شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، استاد راهنما: دکتر وحید قاسمی.

الوانی، سید مهدی-سید نقوی، میرعلی (۱۳۸۱)، سرمایه اجتماعی، مفاهیم و نظریه‌ها، فصلنامه مطالعات مدیریت، شماره ۳۳-۳۴، ص ۳-۲۶.

- Broman, C.L. (2005). Marital quality in black and white marriages. *Journal of Family Issues*, 26(4), 431-441.
- Coombs, Robert. (1991). Marital status and personal well – being, A literature Review, *Family Relations*. 40: 97 – 102.
- Gottman, J. M., & Levenson, R. W. (2002). The timing of divorce: Predicting when a couple will divorce over a 14 years period. *Journal of Marriage and the Family*, 62, 737-745.
- Horvitz, A.V., Helene, R. W., & Sandra, H. W. (1997). Becoming marital and mental health: A longitudinal study of a cohort of young adults. *Journal of Marriage and the Family Therapy*, 58, 895-907
- Nock, S.L. (1995). A comparison of marriage and capability relationship. *Journal of Family Issues*, 16, 53 – 77 .
- Sinha, S. P. and Mackerjee, N. (1990). Marital adjustment and space orientation. *Journal of Social Psychology*, 130: 633-639.
- Veroff, J., Young, A., & Coon, H. M. (2000). The early years of marriage. In R. M. Milardo & S. Duck (Eds.), *Families as relationships* (pp. 19-38). New York: John Wiley.
- Kessler, David H., & Defrain, John (2006) *marriage and families*, New York: Mc Graw.
- Marks, Stephen R. (1989) “Toward a systems theory of marital quality”. *Journal of marriage and the family*, 51, pp15- 26.